

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

سالک باید چگونه باشد (ص ۲۴۱ ف ۲)

❁ در راه کمال و سیر الی‌الله، سالک باید یگه‌شناس باشد. همان کسی را که خدا سر راهت قرار داده و برایت فرستاده است، فرمان ببر و از او استفاده کن و هر وقت به مرتبه‌ای رسیدی که به فرد بالاتری نیاز داشتی، خدا برای تو خواهد فرستاد. اگر خواست و طلب صادقانه در تو باشد؛ حتی اگر کسی که به او برخورد کرده‌ای، مرشد واقعی هم نباشد، خدا قادر است از زبان همان شخص هم، آنچه را مایحتاج سیر و هدایت توست، به تو برساند. تقللاً کردن و هر روز به سراغ پیر و مرشدی رفتن، نه تنها لازم نیست بلکه مضر هم هست. از قدیم گفته‌اند آشپز که چند تا شد، غذا یا شور از کار در می‌آید یا بی‌نمک.

این فراز حاوی نکات مهمی است که به بعضی از آنها به اختصار اشاره‌هایی خواهم داشت. نکته‌ی اول ضرورت راهبر در سیر الی‌الله است. امام سجّاد علیه السلام فرمودند: «هَلَاكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ»^۱ کسی که شخص حکیمی ندارد که او را ارشاد و راهنمایی کند، به راه رشد و تعالی راهبر شود، دست او را بگیرد و منزل به منزل در منازل کمال سیر دهد و سرخود، راه را در پیش گرفته است، چنین شخصی در معرض هلاکت

^۱ مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۵۹ و اربلی، کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۱۱۳.

است. در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام با یک تشبیه معقول به محسوس مسأله را خیلی واضح تر بیان فرمودند: «يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَايِحًا» یکی از شما از منزل خودش خارج می شود و می خواهد به چند فرسخی برود. «فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا» اگر راه را بلد نیست، دلیل راه و راهنمایی برای خودش اختیار می کند؛ که پیشاپیش او برود و او به دنبال راهنما و دلیل برود. دست خود را به یک راهنما و راهبر می سپرد. سپس حضرت فرمودند: «وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْمَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ» تو به راه های آسمان های معنا بسیار ناآگاهی تر تا راه های زمین. «فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»^۲ بنابراین برای خودت، دلیل، راهنما، مرشد و مربی اختیار کن. کسی که بدون راهبر و مربی و سرخود بر اساس حدسیات و گمان های بی پایه ی خود راه را در پیش گیرد، به شدت در معرض خطر گمراهی است.

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

البتّه در طریق الی الله، هادی، ربّ و مرشد خود خدای متعال است؛ منتهی خدای متعال هدایت گری، ربوبیت و ارشاد خود را از مجرای اولیایش به جریان می اندازد. به دست انبیای الهی و ائمه ی معصومین علیهم السلام و به دست دست پرورده های شایسته و وارسته ی معصومین علیهم السلام که علمای ربّانی و عارفان بالله هستند، هدایت گری را به جریان می اندازد. هادی خداست؛ پس به هیچ وجه نباید دچار خطا شد. خیلی اشتباه بزرگی است که واسطه های هدایت چنان ما را خیره کند، که از خود هادی غافل شویم. گاهی شخص چنان به یک مربی، معلّم و راهبر دل می بندد، که خیره شدن به او سبب می شود از اصل ماجرا غافل بماند. بارها خدمتتان عرض کرده ام، راهبر شایسته کسی است که نقش در را بازی می کند؛ نه دیوار. دیوار در برابر کسی که می خواهد از

^۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۸۴ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۸۷ و مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۲۰.

او عبور کند، خود را به رخ می‌کشد؛ نگاه انسان را به خودش متوقف می‌کند و ما آنچه را پشت دیوار است، نمی‌توانیم ببینیم؛ اما در، خودش را کنار می‌کشد؛ راه را برای عبور از خود و آنچه آن سوی در قرار دارد، باز می‌کند و در معرض دید ما قرار می‌گیرد. اصلاً در را نمی‌بینیم؛ چون خود را کنار کشیده است. وسائط هدایت باب‌الله هستند. به بیت‌الله از باب‌الله باید وارد شد. «وَأْتُوا [ادْخُلُوا] الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۳ اگر می‌خواهیم به بیت الهی وارد شویم، باید از ابواب وارد شویم. جز از طریق باب نباید وارد شد. قرآن کریم فرمود: از غیرطریق باب وارد نشوید. باب‌الله کیست؟ کسی که اصلاً خود را نشان نمی‌دهد. نمونه‌ی بارزش را قبلاً اشاره کرده‌ایم. قرآن کریم را که می‌خوانید، از دهان پیامبر ﷺ بیرون آمده است؛ اما اصلاً پیامبر ﷺ را نمی‌بینید؟ مستقیماً خدا را می‌بینید. پیغمبر ﷺ چگونه خود را کنار کشیده است! با اینکه آیات قرآن از زبان پیامبر ﷺ بیان شده است، اصلاً پیغمبر ﷺ را نمی‌بینید؛ مستقیماً خدا را می‌بینید که در قالب آیات سخن می‌گوید. بنابراین اگر کسی به خودش دعوت کرد و ما را خیره‌ی خود کرد و در دام خود متوقف نمود، ابلیس و شیطان است؛ سدّ راه است، نه راهبر. ما هم باید مراقب باشیم؛ چون گاهی شخص ما را خیره‌ی خودش می‌کند که حواست به من باشد و مرا به پا. خودش را بر ما می‌نماید تا ما را شیفته و مفتون خود کند. گاهی هم آن بنده‌ی خدا این قصد را ندارد و خدا را معرفی می‌کند؛ ولی ما اشتباه با او مواجه می‌شویم. کما اینکه قرآن کریم درباره‌ی بعضی انبیای الهی ﷺ این نکته را بیان کرد: یهود، عزیر ﷺ را پسر خدا نامیدند. نصاری، عیسی بن مریم ﷺ را پسر خدا و یا خدا نامیدند. این یعنی خیره شدن به وسیله و واسطه. یقیناً انبیای الهی ﷺ خودنمایی نمی‌کردند؛ اشتباه پیروان بوده است. گاهی خدای نکرده راهبر شیاد است و به جای دعوت الی‌الله، به سوی خودش دعوت می‌کند.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نشاید داد دست

^۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۹.

گاهی هم راهبر مثل انبیای عظام علیهم السلام، معصوم از هر گونه خودنمایی و خودفروشی است و پیروان هستند که عوضی با او مواجه می‌شوند. بنابراین کسی شایستگی راهبری دارد که باب باشد؛ خود را کنار بکشد و خودنمایی نکند؛ تا زمانی که را نگاه می‌کنی، اصلاً او را نبینی و خدا را ببینی. از عیسی بن مریم علیه السلام سؤال کردند: «مَنْ نُجَالِسُ؟» با چه کسی همنشین باشیم؟ فرمودند: «مَنْ يُذَكِّرُكَ اللَّهَ زُؤَيْتُهُ»^۴ کسی که وقتی نگاهش می‌کنی، تو را به یاد خدا بیندازد؛ خدا را در چهره و سیمای او مشاهده کنی و مظهر خدای متعال باشد.

ضرورت راهبر یک بحث و شایستگی راهبر بحث دوم است. راهبر باید شایسته باشد. اگر خدا توفیق داد در این فراز نکته‌هایی راجع به شایستگی راهبر اشاره می‌کنم؛ منتهی تأکید این است که سالک در سیر الی‌الله باید یگه‌شناس باشد. گاهی افرادی که به سلوک معنوی علاقمند می‌شوند، هر روز در خانه‌ی بزرگی را می‌زنند. شب شنبه، اینجاست. شب یکشنبه، آنجاست. شب دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه و ... در محضر بزرگ دیگری است. فکر می‌کند اینگونه زودتر به مقصد می‌رسد. هر هفت روز هفته، از هفت بزرگ دستورالعمل می‌گیرد و همه را با هم انجام می‌دهد؛ که اشتباه بسیار بزرگی است. سالک باید یگه‌شناس باشد و برای سلوک و رشدش یک محور بیشتر نداشته باشد. بعد فرمود: همان کس را که خدا سر راهت قرار داده و برایت فرستاده است، فرمان ببر و از او استفاده کن. خدای متعال سر راه همه‌ی ما کسانی را قرار داده که سخنشان برای ما دلنشین است و ما را یاد خدا می‌اندازد؛ ما را تکان می‌دهد و متنبه می‌کند. کسی که خدا سر راه ما قرار داده است، هر کس می‌تواند باشد: یک همکار اداری، همسایه، فامیل و خویشاوند، معلم و استاد، روحانی و امام جماعت مسجد محل، کاسب محل که هر وقت به مغازه‌اش می‌رویم، نکاتی می‌گوید که حسابی ما را تکان می‌دهد. خدای متعال سر راه هر شخص کسی را قرار داده است، که نمی‌دانیم کیست. گاهی خدا یک همکلاسی، فردی که سنش از خود ما کمتر است و یا یک نوجوان را که حرف‌هایش خیلی عمیق و تکان‌دهنده است، سر راه تو قرار داده و احساس می‌کنی، حرف‌هایش تو را می‌سازد. از همین کسی که خدا جلوی

^۴. منسوب به امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۲۱ و کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۹ و مجلسی، بحار، ج ۱۴، ص ۳۳۱.

راحت قرار داده است، بهره ببر. این در و آن در زن. از نصایح، پندها، اندرزها و تذکرات او بهره ببر و آنها را به کار ببند.

دو نوع استاد داریم؛ عام و خاص. گروهی که الآن صحبت می‌کنیم استادهای عام هستند. شخص به‌جایی می‌رسد که حس می‌کند آن استاد مرا بالاتر نمی‌برد. تا جایی که می‌توانست با او رفتم. اگر صادقانه از او بهره بردم و به نقطه‌ای رسیدم که دیگر نمی‌تواند مرا بالاتر ببرد، همان خدایی که نفر اول را سر راهم قرار داده بود، نفر دوم را سر راهم قرار خواهد داد. نفر اول مرا تحویل نفر دوم می‌دهد؛ مثل معلم کلاس اول که شاگرد را بعد از طیّ کلاس اول، تحویل معلم کلاس دوم می‌دهد. سالک کلاس به کلاس رشد می‌کند. شرح حال مرحوم حاج آقای دولابی را در مقدمه‌ی مصباح‌الهدی نوشته‌ام. خود ایشان ماجرای سیر خود را تعریف می‌کنند: من در مسیر سلوک به افراد متعددی برخوردم. حال عجیبی در حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام به حاج آقای دولابی دست می‌دهد. بعد از اینکه به ایران بازگشتند، مکاشفه‌ای رخ می‌دهد که در مقدمه‌ی کتاب مصباح‌الهدی وجود دارد. عزیزان مراجعه کنند و با دقت بخوانند. فرمودند: پس از آن مکاشفه، به ترتیب به چهار نفر برخوردم که مرا دست به دست، به یکدیگر تحویل دادند. یعنی هر یک مرا تا جایی بالا می‌برد. از جایی که نمی‌توانست بالاتر ببرد، خدا نفر دوم را سر راه من قرار می‌داد. بعد از طریق نفر دوم ادامه‌ی سیر را پی می‌گرفتم تا در پایان به نفر چهارم برخورد کردم، که او حساب کاملاً متفاوتی داشت. بنابراین وقتی به مرتبه‌ی بالاتری رسیدی که به فرد بالاتری نیاز داشتی، خدا برای تو خواهد فرستاد.

نکته‌ی بعد: اگر خواست و طلب صادقانه در تو باشد، حتی اگر کسی که به او برخورد کرده‌ای، مرشد واقعی نباشد، خدا قادر است از زبان همان شخص، آنچه را مایحتاج سیر و هدایت توست به تو برساند. صدق و طلب تمام‌عیار شرط موفقیت در سلوک است. در کتاب شراب‌طهور به مشروح این بحث‌ها اشاره کرده‌ام. عزیزان با دقت مطالعه کنند. اگر خواست، تمام‌عیار، صادقانه و خالصانه باشد، یعنی اولاً من از رهگذر سلوک دنبال هوس‌های نفسانی نباشم. نخواهم در دنیا و در میان خلق نام، شهرت و مکانتی به‌عنوان یک عارف

شهیر پیدا کنم. نخواهم از این رهگذر به مقامات و مراتب معنوی، مکاشفات، کرامات و خوارق عاداتی دست پیدا کنم. نخواهم از این طریق به نعم اخروی نائل شوم و بهشت برین و نعم بهشتی نصیب من شود. هیچ چیز نخواهم. بگویم من بنده‌ام و باید بنده‌ی مؤدبی باشم. می‌خواهم فقط بنده‌ی مؤدبی باشم و وظایف بندگی‌ام را آنگونه که حقّ مطلب است، به‌جا آورم. هیچ چیز دیگری در این سلوک نمی‌خواهم. بی‌طمع، خالصانه، صادقانه و با صدق مسیر را اختیار کند. قرآن کریم فرمود: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»^۵ امروز روزی است که صدق صادقین به آنها سود می‌بخشد. در معنی «هَذَا»، همین الآن را هم در نظر بگیرید. نگویید مردیم، برزخمان طی شد، سر از قیامت درآوردیم، آن روز «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» است. خیر، اگر چشمانت باز شود، همین امروز «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» است. «دیده‌گر بینا بود، هر روز روز محشر است». اگر توجه داشته باشیم همین الآن قیامت است. بسته به توجه توست. توجهت به سطح عالم باشد در دنیا هستی؛ توجهت به لایه‌ی میانی عالم باشد، همین‌جا برزخ است. توجهت به حقیقت هستی باشد، همین الآن قیامت است و خدا را خواهی دید. خواهی دید: «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» همین الآن است. همین الآن هم مُلک غیرخدای واحد قهار مال کس دیگری نیست. مالک، دیگری نیست. «أَلَهُ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۶ چقدر قرآن فریاد زد «أَلَهُ الْمُلْكُ»^۷. نشان می‌دهد همین الآن است «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» و لذا اگر فرمود: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»، «هَذَا» یعنی همین امروز. امروز روزی است که صدق صادقین سود می‌بخشد. بنابراین اگر انسان در طلب صادق باشد، بازیگری نداشته باشد، ادای طالبان و اهل طلب را درنیاورد، طلبش تمام‌عیار باشد، یک میل و هوس سطحی و زودگذر نباشد که الآن کمی از معنویات، سلوک الی‌الله، مقامات معنوی، عشق الهی

^۵. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۹.

^۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۷ و سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۰.

^۷. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۷ و مائده: ۴۰ و انعام: ۷۳ و فاطر: ۱۳ و زمر: ۶ و ۴۴ و تغابن: ۱ و اعراف: ۱۸۵ و توبه: ۱۱۶ و فرقان: ۲ و زخرف: ۸۵ و حدید: ۲ و ۵ و بروج: ۹.

سخن گفته می‌شود، دلش برای این مقامات پر می‌زند؛ ولی یک دقیقه‌ی دیگر که جلسه تمام می‌شود و در خیابان یک ماشین زیبای آخرین سیستم می‌بیند، دلش برای ماشین پر می‌زند؛ اینکه طلب نشد! طلبی که صادقانه باشد؛ هوس و میل زودگذر و سطحی نباشد؛ طلبی که همه‌ی وجود انسان را گرفته باشد؛ مثل شخص تشنه‌کامی که در صحرای داغ تابستان بی‌آب مانده و لحظه‌های آخر عمرش را طی می‌کند، فقط زبانش آب آب نمی‌گوید؛ بلکه تمام وجودش طلب آب می‌کند؛ چشم‌های از نور افتاده‌اش، لب‌های خشکیده و ترکیده‌اش، پوست بدن چروکیده و جمع شده‌اش، همه‌ی وجودش طالب آب است. اگر طلب، تمام عیار و خواست، صادقانه باشد، خدا قادر است از دهان انسان شیادی که با سالک برخورد کرد و او گمان کرد شخص صادقی است، به دلیل صدقی که در مخاطب و شنونده است، مایحتاج هدایت سالک را بیرون بیاورد. گوینده نمی‌داند چه می‌گوید؛ اما شنونده بهره‌اش را می‌برد. این میوه‌ی صدق است. اینکه گفتیم: «هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»^۱ منفعتی است که صدق به انسان می‌دهد. اگر شنونده صادق باشد، مهم نیست گوینده بازیگر باشد، پول گرفته باشد و منبر برود، به قصد مزد، دنیا و مرید جمع کردن سخنانی می‌کند. به هر نیت غیرالهی و نفسانی که باشد، مهم نیست. اگر در شنونده صدق باشد، خدا قادر است از زبان گوینده آنچه را مایحتاج سیر و رشد مستمع است به او برساند. این فایده‌ی صدق است. بنابراین اگر صدق در ما وجود دارد، نگران نباشید. ضمن اینکه خدا هم نمی‌گذارد این شخص اینجا متوقف بماند؛ هم بهره می‌برد، هم خدا به-زودی او را به جایگاه مناسب‌تری منتقل خواهد کرد. او را از دست شخصی که شایستگی راهبری ندارد، رها می‌کند و به محضر یک ولیّ خدا و راهبر صادق و شایسته نایل می‌کند. تقللاً کردن و هر روز به سراغ پیر و مرشدی رفتن، نه تنها لازم نیست؛ بلکه مضرّ هم هست. شخصی که هفت روز هفته نزد هفت مربّی معنوی می‌رود و هفت دستورالعمل دارد؛ یکی ذکر و دیگری دستور تفکر می‌دهد. ذکر یکی با ذکر طرف مقابل کاملاً متفاوت است. او هم همه را اجرا می‌کند، به گمان اینکه می‌خواهم زودتر به مقصد برسم؛ اشتباه بزرگی است.

^۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۹.

اگر بیمار همزمان نزد چند پزشک برود، هر یک از این پزشک‌ها صلاحیت طبابت دارند و با همان نسخه‌ای که به شما می‌دهند، اگر درست عمل کنید، بیماری شما را هم درمان می‌کنند؛ اما وقتی همزمان چهار یا پنج نسخه را اجرا می‌کنید، کار بسیار خطرناکی است! چه بسا وقتی داروها در بدن شما با هم مخلوط شوند، ترکیب مهلک و سمّی‌یی تولید کند؛ که نه تنها بیماری شما را درمان نمی‌کند؛ بلکه شما را به کشتن هم می‌دهد. هر یک از داروها جداگانه می‌تواند شما را درمان کند؛ اما ترکیب آنها خطرناک است. بنابراین شیوه‌های مداوا و درمان اگر با هم تداخل پیدا کنند، چه بسا بیماری را تشدید کند و بیماری‌های جدیدی را برای بیمار ایجاد کند. در سلوک الی‌الله هم همین است. هر مرتبی معنوی ذی‌صلاحی با یک متد و روش خاصی سالک را تربیت می‌کند. وقتی شما همزمان به پنج نفر مراجعه کردید، پنج دستورالعمل گرفتید، با پنج روش مختلف عمل کردید، معلوم نیست ترکیب آن بر سر شما چه بیاورد! گفتن اذکار هر یک نقش و اثر خاصی دارد. گاهی دو ذکر کاملاً متضادند. تو همزمان مشغول گفتن هر دو ذکر هستی، که دو عملکرد متضاد در روح تو دارد و معلوم نیست به سر تو چه بیاورد. حداقل این است که این ذکر اثر آن ذکر را خنثی می‌کند. هر روز ذکر می‌گویی؛ می‌بینی هیچ نشد. مثلاً چیز گرمی خوردی، از آن طرف هم یک چیز خنک خوردی، این دو همدیگر را خنثی می‌کند. نه گرمی‌ات می‌کند نه سردی. اگر جداگانه خورده بودی، یک اثری داشت. آثار ذکرها گاهی این‌گونه است. تنها بحث ذکر نیست؛ اساساً متد تربیت، سبک سلوک و شیوه‌ی تربیتی بزرگان متفاوت است. هر یک با روشی که خودشان به مقصد رسیدند سالک را تربیت می‌کنند. اینکه انسان همزمان بخواهد سراغ مربیان متعدّد برود، به شدت مُضِرّ است. تقلّاً کردن و هر روز سراغ پیر و مرشدی رفتن نه تنها لازم نیست، بلکه مُضِرّ هم هست. مثال معروفی است که از قدیم گفته‌اند: «آشپز که چند تا شد، غذا یا شور از کار در می‌آید یا بی‌نمک». به شدت باید بر خدّر بود که همزمان انسان سراغ مربّی‌های متعدّد نرود. ضمن اینکه تقلّاهای ما هم اساساً جاهلانه است. بارها اشاره کرده‌ایم که کوچک نمی‌تواند بزرگ را بشناسد. ظرفیت کوچک اجازه نمی‌دهد بزرگ را بشناسد. بزرگ است که می‌تواند کوچک را بشناسد. گاهی که ما جاهلانه با عقل کوچک خودمان این دَر و آن در می‌زنیم؛ اولیای خدا را با هم مقایسه می‌کنیم و می‌-

خواهیم بهترین را انتخاب و تبعیت کنیم، همان می‌شود که می‌گویند: «دزد ناشی به کاه‌دان می‌زند». این همه وسواس به خرج دادی، عوض اینکه از شخصی که خدا سر راهت قرار داد بود، بهره ببری، رفتی این در و آن در زدی، هی با هم مقایسه کردی و سنجیدی؛ آخر سر از کجا در آوردی! گاهی مشتری‌های این‌گونه هم به تور من می‌خورد. پیش من می‌آیند می‌بینم اوه پیش چه کسانی رفته است. از من می‌پرسد: فلانی بهتر است یا فلانی؟ فلانی بزرگ‌تر است یا فلانی؟ اگر تو قبول داری که شاگردی، سالکی، در حدّ تو نیست که اینها را با هم بکشی و بزرگ و کوچکشان را تشخیص بدهی. بعضاً چون از سر جهالت این کار را می‌کند، همه‌ی ایران را گشته، انسان‌های مختلف را دیده، آخری که خیلی به دلش چسبیده و سر سپرده می‌بینم ای داد بی داد! بنده‌ی خدا گیر عَجَب انسانی افتاده؛ با این همه زرنگی که گمان می‌کرده به خرج داده است. صدق، اخلاص و طلب تمام عیار کمک می‌کند. خدا به انسان نشان می‌دهد، ما نمی‌توانیم بزرگ را پیدا کنیم؛ ولی بزرگ می‌تواند سراغ ما بیاید. لذا اگر طلب صادقانه در ما باشد علامتش این است که قرار و آرام از انسان بر می‌خیزد. تشنه کامی که از عطش در حال هلاک است به هیچ چیز غیر از آب فکر نمی‌کند. هر طور بخواهی حواسش را از فکر کردن به آب منصرف کنی، نمی‌توانی. هیچ مسأله‌ای نمی‌تواند او را از فکر کردن به آب منصرف کند. بی‌تاب و ملتهب می‌شود، قرار و آرام از وجودش برمی‌خیزد. طلب همه‌ی جانش را می‌گیرد. در ماجرای موسی و خضر عليه السلام اشاره کرده‌ایم، گفت: اگر همه‌ی عمر دنبال خضر عليه السلام بگردم باز هم دست بردار نیستم.

در هوایت بی‌قرارم روز و شب سر زکویت برنذارم روز و شب

بی‌قرار و ملتهب می‌شود. التهاب نتیجه‌ی طلب تمام عیار است. صداقت در طلب پیر، مرشد و راهبر علامتش این است. می‌خواهی به محضر بزرگ راه پیدا کنی که چه بشود؟ به تو دستورالعمل‌هایی بدهد که تو عمل کنی و رشد کنی؟ سؤال! دستورالعمل‌هایی که تا امروز خدا در دسترس قرار داده است را تمام اجرا کرده- ای؟ که حالا مانده باشی که چه کار کنم و منتظری بزرگی از راه برسد و بگوید چه کار کنی؟ یا اینکه هر چه

خدا به تو گفته است را بایگانی کردی و کنار گذاشتی؛ حالا دنبال شخص جدید می‌گردی که او هم یک-
سری دستورالعمل جدید به تو بدهد و آنها را هم بایگانی کنی؟ العیاذبالله با اولیای خدا می‌خواهیم بازی
کنیم؟ می‌خواهی کنجکاو‌های شیطنت‌آمیز ذهنی خود را ارضاء کنی که مثلاً بروی انسان بزرگی را پیدا
کنی و بینی که چی؟ اگر می‌خواهی در مسیر عبودیت حضرت حق از او دستورالعمل بگیری، دستورالعمل-
هایی که تا امروز به تو رسیده است را اجرا کرده‌ای؛ که حالا کم آورده‌ای؛ نمی‌دانی چه کار کنی و منتظری
بزرگی بیاید و به تو بگوید چه کار کن؟ این هم یک شرط است. اگر این شروط در انسان ایجاد شد؛ یعنی
آنچه می‌دانست را به‌راستی، صادقانه و بی‌هیچ غرض و طمعی عمل کرد و خواست و طلب همه‌ی وجودش
را گرفت؛ آنجا خدا، بزرگ را به‌سوی سالک می‌فرستد و سر راه او قرار می‌دهد. در شرح حال مرحوم آیت‌الله
انصاری همدانی رحمه‌الله مطالعه می‌کردم. نفر چهارمی که حاج آقای دولابی رحمه‌الله به محضر ایشان راه پیدا کردند و
فرمودند: او شخص و طریق بود؛ حساب او از دیگران جدا بود؛ او ستون نوری بود که نور همه‌ی اهل‌بیت و
همه‌ی انبیا و اولیا علیهم‌السلام را در وجودش می‌شد دید. از قول پسرشان نقل شده بود: روزی پدر ما گفت باید به
فلان شهر پاکستان بروم. گفتیم: پدر! پاکستان چه کار؟ پاکستان که نه امامی دفن است، نه امامزاده، نه
محلّ زیارتی است و نه شما آشنایی داری. آن هم چنین شهر پرتی داخل پاکستان! پدر به ما گفت که اخیراً
جوانی در آنجا استعداد سلوک پیدا کرده است و خدای متعال به من انصاری همدانی در شهر همدان، مأموریت
داده که به آن شهر پاکستان بروم؛ دست آن جوان را بگیرم و راهنمایی کنم. اگر طلب صادقانه ایجاد شود و
همه‌ی وجود انسان را التهاب طلب بگیرد و اگر به‌راستی آنچه تا آن روز به او رسیده را عمل کرده باشد، خدا
ولیّ خود را به‌سوی او می‌فرستد. خدا اولیایش را می‌فرستد. اولیای خدا مثل من و شما نیستند که نگاهمان
به در و دیوار محدود است. آنها مثل شاهین و عقاب در آسمان معنا پرواز می‌کنند. عقاب بالای دشت وسیع
پرواز می‌کند. با چشمان تیزبین تمام دشت زیر نگاهش است. طعمه‌ی مناسب که دید، پایین می‌آید و طعمه
را برمی‌دارد و با خود می‌برد. ما هم اگر لقمه‌های مناسبی برای اولیای خدا باشیم، لازم نیست ما دنبال
اولیای خدا برویم. آنها عقاب‌ها و شاهین‌های آسمان معنا هستند. همه‌ی عالم و تک‌تک انسان‌های روی کره

زمین را می‌بینند و همین که استعداد و شایستگی در کسی ایجاد شد، به سراغش می‌آیند و دستش را می‌گیرند. اینکه سراغش می‌آیند به این معنا نیست که به شکل فیزیکی سراغش بیایند، گاهی با تدبیر باطنی که به خرج می‌دهند او را در مسیری قرار می‌دهند که در این مسیر او به بزرگ می‌رسد. در واقع بزرگ، کوچک را به سمت خودش جذب کرد؛ نه اینکه کوچک او را پیدا کرد. کوچک نمی‌تواند به بزرگ راه پیدا کند؛ مگر اینکه بزرگ راهش بدهد. خودش او را انتخاب می‌کند و به خودش راه می‌دهد. صورت ظاهر شاید کوچک فکر کند خودش زرنگی به خرج داده است تا توانسته به محضر ولیّ خدا برسد؛ اما اولیای خدا این‌طور نیستند که با شیطنت، زور، فشار و زرنگی بتوانیم به ایشان راه پیدا کنیم. اصرار و لجاجت‌ها گاهی راه بندان - های وحشتناک ایجاد می‌کند که برای همه‌ی عمر محرومیت می‌آورد. آنها راه می‌دهند ولو به واسطه، خود ما هم متوجه نمی‌شویم که چگونه برنامه‌ریزی کرد که من در مسیر به بزرگ برخورد کنم و از جلسه‌ی او سر درآورم یا در خیابان به او بخورم و ملاقات صورت گیرد. مسیر، نیاز به راهبر دارد. راهبر حقیقی خداست. خدای متعال گاهی فردی را به صورت ظاهری سراغ ما می‌فرستد که از ما دستگیری کند. این یک شکل است؛ ولی نمی‌توان گفت راه منحصر رشد و تعالی این است. گاهی خدا از طرق دیگر هدایت می‌کند؛ مثلاً یک ولیّ خدا از طریق باطن دستگیری می‌کند. او آن طرف کره‌ی زمین و ما این طرف هستیم؛ اما توجه، عنایت و دستگیری باطنی او راهبر من در سیرم می‌شود؛ بدون اینکه یک لحظه هم در زندگی ظاهری‌ام او را دیده باشم. اصطلاحاً در عرفان می‌گویند روش اویسی. مثل اویس قرن، بدون اینکه صورت ظاهر پیامبر ﷺ را ببیند از پیامبر ﷺ بهره برد و در مسیر عبودیت رشد کرد. صورت ظاهر بزرگ را نمی‌بیند؛ اما بزرگ از طریق باطن و از راه دور او را دستگیری و هدایت می‌کند. بزرگ گاهی یک عارف است؛ گاهی هم نه، خدای - متعال به فرد عنایت کرده و استعداد و آمادگی داده است که مستقیماً از طریق حجت خدا از راه باطن دستگیری شود. برای آقای انصاری همدانی صورت ظاهر مرتبی نقل نشده است و ایشان مستقیماً از باطن رسول الله ﷺ بهره برده است. راه منحصر به فردی وجود ندارد، قواره‌ی فیکس و ثابتی که بگوییم خدا فقط

از این راه سالک را دستگیری می‌کند. خدا مختار است؛ محدودیت ندارد؛ به هر روش ممکن است فرد را راهبری کند و راه هدایت را به او تفهیم کند.

مربیانی که به صورت ظاهر فرد از آنها بهره می‌برد، خصوصیت‌هایی دارند و با هم تفاوت‌هایی دارند که حداقل این افراد را به دو گروه تقسیم می‌کنند. یک گروه بیشتر اهل جذب، محبت و رجاء بسیار قوی هستند. گرچه در وجودشان خوف وجود دارد؛ اما رجاء قوی‌تر و غالب است. در ادبیات عرفانی به اینها خراباتی‌ها گویند. دسته‌ی دوم عارفان بزرگ و اولیای خدا هستند؛ منتهی خوف بیشتر به آنها غلبه دارد. رجاء، محبت و عشق در وجودشان وجود دارد؛ اما ادب و هیبت، بیشتر آنها را در برگرفته است و لذا حالت‌های بکاء، ریاضت‌های عجیب و گریه‌های آن‌چنانی دارند. به اصطلاح ادبیات عرفانی، این گروه مناجاتی‌ها هستند. باید ببینیم تناسب حالات روحی سالک با کدام‌یک از این دو گروه برقرار است. ممکن است هر دو، بزرگ و ولیّ خدا باشند. نمونه‌اش را قبلاً اشاره کرده‌ایم. دو تا از شاگردان بزرگ مرحوم آخوند ملاحسین قلی‌خان‌همدانی - درجزینی رحمته‌الله، مجتهد و از شخصیت‌های بزرگ، اما با دو روحیه‌ی متفاوت هستند. یکی مرحوم میرزا جواد آقاملکی، آیه‌الحق و دیگری مرحوم شیخ محمدبهراری که ایشان هم آیه‌الحق هستند. هر دو عارف - های بزرگی هستند؛ اما جواد آقاملکی تبریزی رحمته‌الله اهل خوف، بکاء و حالت‌های خاص خودشانند؛ که در کتاب‌ها و آثار ایشان مثل رساله‌ی لقاءالله، مراقبات و اسرارالصلاة دیده می‌شود و در برابر، هم‌شاگردی ایشان آیت‌الله شیخ محمدبهراری‌همدانی رحمته‌الله که اهل وجد، طرب، عشق و حالات عجیب خاصی هستند. هر دو هم بزرگند. لذا سالکی که می‌خواهد از مربی معنوی و روحانی بهره ببرد، باید ببیند حالات روحی او با کدام‌یک از این دو گروه مناسب‌تر است. بعضی انسان‌ها در شرایط خوف و قبض بیشتر رشد می‌کنند. عیب و نقص هم نیست؛ ساختار روحی ایشان این‌گونه است. من زمانی که دانشگاه درس می‌دادم یا در جلسات به افرادی برخورد کردم؛ علی‌رغم علاقه‌ای که به من داشتند، احساس می‌کردم رشد نمی‌کنند. با صحبتی که با خود آنها داشتم، کاملاً برایم مشهود می‌شد، کسی را می‌خواهد که از جهنم برایش بگوید و بترساند و گریه کند. ما هم

این‌گونه نیستیم. هرکس دور و بر ما می‌گردد، روحیه‌اش عوض می‌شود و طور دیگر می‌شود. با اینکه دوستشان داشتیم و به آنها علاقمند بودم، توصیه می‌کردم بروید چنین مربی‌یی پیدا کنید. ساختار روحی و روانی‌تان طوری است که در محضر آن انسان بیشتر رشد می‌کنید. افرادی هم عکس اینها هستند؛ در فضای محبت و جذبه رشد بیشتری خواهند داشت. تناسب مربی با مربی از نظر سبک، سیاق و روش سلوک خیلی مهم است. بعد هم سطح، گاهی من تازه راه را شروع کرده‌ام، به جلسه‌ای رفته‌ام که برای انسان‌هایی است که چهل سال است این راه را طی می‌کنند. بهره‌ی چندانی نخواهم برد. راهبر و مربی هرکس در هر منزل از منازل سلوک، کسی است که با هر مرحله تناسب دارد. مثل معلم‌های یک مدرسه که شاگرد را دست به دست هم می‌دهند. هریک در سطح کلاس خود می‌تواند مربی باشد. یکی معلم دبستان، یکی راهنمایی، دیگری دبیرستان، پیش‌دانشگاهی، مقطع کاردانی، کارشناسی، دکترا، دکترای تخصصی است. هریک از این معلم‌ها، معلم یک کلاس است؛ لذا تناسب کلاس هم مهم است. به هر جلسه‌ای راه پیدا کردم، معلوم نیست خیلی بهره ببرم. بعضی از جلسات برای مبتدیان، بعضی برای متوسطان و بعضی برای منتهیان و کاملان است. به دو لحاظ مجلس و محفلی که می‌روم باید مناسب من باشد: یکی از نظر سبک، باید ببینم بیشتر با خراباتی‌ها می‌توانم راه بروم و یا مناجایان و بعد از نظر سطح. کلاسی که می‌روم از نظر سطح با من هم-خوانی و سنخیت دارد؟ متناسب با آن هستیم؟ ممکن است بالاتر از من باشد و نتوانم بهره ببرم. ممکن است پایین‌تر از من باشد و من اینها را طی کرده‌ام. باید از کلاسی که کاملاً با سطح من هم‌خوانی دارد بهره ببرم.

بحثی اختلافی راجع به مربی، بین بزرگان سیروس‌سلوک است و آن اینکه آیا کسانی که صرفاً با جذبه به کمال رسیده‌اند؛ اهل جذبه‌ی صرفند و سلوک نداشتند، می‌توانند مربیان موفقی برای کسانی باشند که از طریق سلوک می‌خواهند منازل و مراتب کمال را طی کنند؟ دو نظر وجود دارد. در کتاب شراب‌طهور یکی از نظرها را نوشته‌ام؛ چون قصد نداشته‌ام وارد همه‌ی بحث‌ها شوم؛ اما اینجا دو نظر وجود دارد. بعضی معتقدند بله، این امکان وجود دارد که فردی که فقط با جذبه به قلّه رسیده است، بتواند از همه‌ی سالکان با همه‌ی ویژگی‌های روحی‌یی که دارند، دستگیری کند. دلیلشان هم این است که می‌گویند: «وَ الْأَئِمَّةُ جَاهِدُوا فِينَا

لَتَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا»^۹ ما یک سبیل و یک صراط داریم. به قول شاعر: «مُرشد، سبیل است و مولا صراط». صراط، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است؛ حقیقت ولایت کلیّی الهیه‌ای است که در امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام مصداق پیدا کرده است. لذا فرمود: «أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^{۱۰} منتهی برای رسیدن به صراط از سبلی باید عبور کرد. هرکس یک سبیل و جاده‌ی فرعی دارد که به شاهراه وارد می‌شود. به شاهراه که وارد شد، انتهای آن به شهر توحید می‌رسد. از سبیل خود به صراط ولایت و از صراط ولایت به شهر توحید راه پیدا می‌کند. می‌گویند: کسی که خدا هدایتش کرد؛ ولو از طریق جذبه به مقصد رسید و به قلّه راه پیدا کرد؛ در قلّه نشسته است و تمام جاده‌های مختلفی را که در مسیر کوه‌نوردی به قلّه منتهی می‌شود، می‌بیند. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا» ماهمه‌ی سبیل‌ها را به او نشان می‌دهیم. لذا معتقدند این انسان آخر کار می‌تواند همه را دستگیری کند؛ اما به هر حال نظر دیگری هم وجود دارد و آن این است که بهتر این است، مربّی انسان کسی باشد که با همان روشی که من می‌خواهم و می‌توانم به مقصد برسم، خودش هم از این طریق رفته باشد و به مقصد رسیده باشد. لذا می‌گویند: سالکان مجذوب برای عموم مردم مناسب‌ترند. البتّه انسان از محضر مجذوبان سالک هم بهره می‌برد؛ اما آنها می‌توانند بیشتر برای کسانی که استعداد جذبه در ابتدای راه برایشان وجود دارد، مناسب و مؤثر باشند. دیگران از محضرشان بهره می‌برند، لذیذ و سازنده هم هست؛ اما نه آنگونه که به مقصد برسند. دیگران در محضر سالک به مقصد رسیده می‌توانند رشد بهتری داشته باشند. استدلالشان هم این است که می‌گویند: این شخص، خود، منزل به منزل مسیر را طی کرده و همه‌ی پرتگاه‌ها، درّه‌ها، گردنه‌ها و کُتَل‌های راه را یک-به‌یک طی و تجربه کرده است؛ لذا به کسی که می‌خواهد راه را طی کند، به‌راحتی می‌تواند راهنمایی کند. خواستم دو نظر را گفته باشم که ناگفته‌ای نمانده باشد؛ اما وارد تجزیه و تحلیل اینکه کدام‌یک از اینها درست می‌گویند، نمی‌شویم؛ چون بحث به داراز می‌کشد. به‌رحال مربّی‌بی که می‌خواهیم به یاری خدا به

^۹ سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹.

^{۱۰} مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۵ و حافظ‌برسی، مشارق‌انوارالیقین، ص ۲۵۷ و عروسی‌حویزی، نورالتقلین، ج ۲، ص ۸۶.

محضر او راه پیدا کنیم و از او بهره ببریم، با علائم ظاهری قابل شناسایی نیست. خیلی مراقب باشید. کشف و کرامات دلیل صلاحیت راهبری نیست. نودونه درصد اشخاصی که در این مسیر می‌خواهند راه بیفتند، همین‌جا زمین می‌خورند و به اشتباه می‌افتند. پیری که در خانقاه نشسته است، من به حضورش رسیده‌ام و برای او کرامات نقل می‌کنند؛ اکثراً بازی است و کاری از دست طرف هم بر نمی‌آید. اطرافیان خیلی برایش کرامات نقل می‌کنند. اگر بگویی یکی انجام بده، معلوم نیست بتواند انجام دهد. دیگران برای او بافتند و ساختند؛ او را بزرگ کردند؛ تشریفاتی برای رسیدن به محضر حضرت آقا و دست‌بوسی و سرسپاری قائل شدند؛ چند وقتی باید بیایی خانقاه را جارو کنی، ظرف‌ها را بشویی و از این بازی‌ها تا بتوانی راه پیدا کنی و آمادگی پیدا کنی تا روزی آقا بپذیرد و بتوانی دست آقا را ببوسی. بازی و دگانداری است، انسان‌ها را گول می‌زنند. البته بعضی‌ها، واقعاً چیزهایی دارند و کارهایی از ایشان برمی‌آید. به‌هیچ‌وجه کشف و کرامات، دلیل قرب الی‌الله نیست. اگر شما در محضر کسی نشستی و او از گذشته‌ی زندگی‌ات؛ از روز تولدت تا امروز را مو به مو تعریف کرد، فکر نکنی حتماً بنده‌ی مقرب خداست. یک مُرتاض گاوپرست هندی هم عین این کار را می‌تواند بکند؛ او هم خیلی مُقرب الی‌الله است؟ یا اگر از خانواده‌ی تو که در کشور دیگری زندگی می‌کنند برایت گفت؛ مثلاً گفت: خاله، عمو، دایات آن طرف کره‌ی زمین لباسش چه رنگی است و در چه اتاقی نشسته است. تو هم همان موقع تلفن زدی و پرسیدی؛ دیدی بله درست گفته است. فکر نکنی ولی بزرگ خداست. دست به سر فلان مریض کشید و یا یک نگاه و توجه کرد، حال مریض سرطانی مُشرف به موت خوب شد و راه افتاد؛ فکر نکنی ولی خداست. بحث را در کتاب سرحق اشاره کرده‌ام. بسیاری از مکاشفات، انعکاسی است. بسیاری از خوارق عادات، نتیجه‌ی تمرینات روحی، ورزش و ریاضت نفس است. همان‌طور که عضلات بدن با ورزش‌ها قوی می‌شود؛ بعد از ورزش، قدرت پیدا می‌کند و کارهایی را که قبلاً نمی‌توانست انجام بدهد، انجام می‌دهد؛ مثلاً وزنه‌ای را بلند می‌کند که دیگران نمی‌توانند بلند کنند؛ نفس انسان هم در اثر ورزش قدرت پیدا می‌کند و در اثر قدرت، کارهای خارق‌العاده می‌تواند انجام دهد.

این ورزش کدام ورزش است؟ ریاضت نفسی که فرد کشیده است. گاهی ریاضات شیطانی و نفسانی است؛ مثل کارهایی که مُرتاض‌ها انجام می‌دهند. با ریاضات قدرت پیدا کرده و کارهای عجیب و غریب انجام می‌دهد. این دلیل تقرب الی‌الله نیست. اولیای خدا چنین قدرتی دارند و چنین کاری می‌توانند انجام دهند؛ ولی آنها از طریق بندگی خدا به این قدرت‌ها رسیده‌اند و مقصدشان رسیدن به این قدرت‌ها نبوده است. مقصدشان خدا بوده و در مسیر، آن کرامات در وجودشان ظهور کرده و شکفته شده است؛ برایشان هم خیلی مهم نیست. بحث مکاشفات و کرامات را مفصل صحبت کرده‌ام. خیلی وارد مباحث نمی‌شوم. دوستانی که می‌خواهند، مراجعه کنند به توضیحاتی که در فصل مربوط در کتاب مصباح‌الهدی خدمتان عرض کرده‌ایم. مکاشفات، کرامات و خوارق عادات دلیل این نیست که او مُربی شایسته‌ی معنوی و الهی است. البته جنبه‌های ظاهری‌یی داریم که آنها شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست. اگر کسی آنها را نداشته باشد، مطمئن باشید که یک مُربی شایسته و ذی‌صلاح برای راهبری و دستگیری نیست. **اول:** ایمان به ولایت اهل‌بیت عصمت‌وطهارت علیهم‌السلام داشته باشد. اگر این انسان زمین را به آسمان می‌دوزد، از گذشته و آینده خبر می‌دهد؛ اما ایمان به ولایت ندارد، مُفت خدا نمی‌ارزد. به شهر توحید جز از صراط ولایت نمی‌توان رسید. کسی که منکر ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام است نمی‌تواند راهبر سیر من به سوی شهر توحید باشد. **دوم:** تعبد و تسلیم در برابر ظواهر آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام داشته باشد. اگر هر کار غیرعادی از او برمی‌آید؛ اما وقتی به او گفتی حضرت استاد مطلبی که فرمودید با این آیه ظاهراً تطبیق نمی‌کند، گفت: شما به آیه چه کار داری؟ حرف مرا گوش بده! یا شروع کرد آیه را پیچاندن و با حرف خود تطبیق دادن؛ به جای اینکه حرف خود را مطابق آیه قرآن کند و دست به تأویل‌های ناروا و نادرست زد؛ صلاحیت راهبری ندارد. **سوم:** دارای حُسن-خلق باشد و ذمائم اخلاقی نداشته باشد. اگر هزارویک کار عجیب و غریب می‌کند؛ اما تنگ‌نظر، حسود، بخیل، تندخو و بداخلاق است، اهل غیبت کردن، دشنام دادن، بدگویی کردن و صفات منفی اخلاقی است، صلاحیت دستگیری و راهنمایی ندارد. **چهارم:** تقید کامل به احکام شرع داشته باشد. اگر از گذشته و آینده خبر می‌دهد، تصرفات غیرعادی در عالم می‌کند؛ اما در برابر احکام‌الله مقید نیست، به واجب و حرام بی-

اعتنایی می‌کند و در تکالیف شرعی سستی به خرج می‌دهد، مطمئن باشید به مقصد راه ندارد، که بخواهد راهبر شما باشد. پنجم: ورع و تقوا داشته باشد. اگر ورع و تقوا ندارد، ولو هزارویک کار خارق‌العاده از او برمی‌آید، شایستگی راهبری ندارد. اینها شرط‌های لازم است؛ کسی اینها را نداشته باشد، شایستگی راهبری ندارد. نه اینکه کسی اینها را داشته باشد، راهبر است. نه! اینها شروط اولیه است؛ خیلی چیزهای دیگر هم لازم است.

صد نکته غیرخُسن نباید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب‌هنر (صاحب‌نظر) شود

غیر از اینها هزار نکته‌ی دیگر لازم است؛ ولی اگر اینها را نداشته باشد، مطمئن باشید به درد نمی‌خورد. پس هم ضرورت راهبر و مربی را متوجه شدید، هم اشاره کردیم که در این مسیر هر کس را خدا جلوی روی ما قرار داد و دیدیم حرف‌هایش دلنشین و برای ما سازنده است، از همان بهره ببریم. هر وقت به جایی رسیدیم که او نتوانست ما را رشد بیشتری بدهد، خدا نفر دوم را می‌فرستد. نکته‌ی بعد اینکه اگر خواست و طلب صادقانه در ما باشد؛ حتی اگر گیر انسان ناشایست افتادیم، خدا قادر است به‌خاطر صدقی که داریم، آنچه مایحتاج هدایتی ماست، از دهان او بیرون بیاورد و خیلی زود هم ما را از دست او نجات دهد و به محضر انسان ذی‌صلاح راهبری کند. نکته‌ی بعد، این در و آن در نزنند، یگه‌شناس باشد و در سیر، یک محور بیشتر نداشته باشد. محور اصلی سیر انسان یکی باشد. فرد، سخنرانی و جلسه برود؛ ولی با چند سبک و محور همزمان، مسیر را طی نکند که به مشکل می‌خورد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ